

# هنر شاعری و سبک اشعار بهار

زنده یاد دکتر حسین خطیبی

از پایه و مایه‌ی سخن‌سرایانی که با فراخ‌اندیشی در این شیوه، آثار ارزنده‌ی آفریده و می‌آفرینند، بگام.

مقصود من از شعرای نوپرداز معاصر، آن دسته از شاعرانی هستند که در سروده‌های خود، هرچند به پیروی از معیارهای دیرین شعر فارسی چندان رغبتی نشان نمی‌دهند، اما موسیقی شعر و آفایلی عروسی را هم کمابیش در نظر دارند و آن را یکباره رها نمی‌کنند. در مضمون‌آفرینی نیز، بیش‌تر به پیرامون خود می‌نگرند و از آن برداشت می‌کنند و عاریت‌گذاشتگان را نمی‌پذیرند و به عبارت دیگر در عین آن که روی به پیش دارند، به گذشته‌ها نیز پشت نمی‌کنند و به آثار گذشتگان به صورت پشتوانه‌ی نوآفرینی‌های خود می‌نگرند و با این بهره‌گیری، نه چندان آشکار، هم آثارشان را پُرمایه‌تر و گیراتر عرضه می‌کنند و هم رشته‌ی به‌هم‌پیوسته‌ی هزارساله‌ی شعر فارسی را یکباره از هم نمی‌گسلند.

این دسته از شاعران نیک دریافته‌اند که می‌توانند مضامین نوآفریده‌ی خود را با دست‌کاری‌های ذوق‌پسند در همان معیارهای دیرین که بعضی از خواستگان آن را در بیان معانی دست و پاگیر

□ بعضی از صاحب‌نظران معاصر بر این عقیده بودند که بعد از عبدالرحمن جامی، شاعر بلندآوازه‌ی قرن نهم هجری، در جامعیت و روان‌سخنی و رسایی گفتار، شاعری هم‌پایه‌ی بهار نداشته‌ایم. این داوری را خود بارها از زبان دو استاد فرهیخته‌ی دیگرم، بدیع‌الزمان فروزانفر و جلال‌الدین همایی، شنیده‌ام. برخی دیگر هم، این داوری را تا حدی می‌الفه‌آمیز می‌پنداشتند. در این میان، اگر نظر مرا خواسته باشید و بپذیرید، من خود به جهاتی که در این گفتار به اختصار بدان اشاره می‌کنم، نظر دسته‌ی اول را بیش‌تر می‌پسندم و می‌پذیرم.

بهار خود بر این عقیده بود که پس از سپری شدن دوران معروف به سبک هندی، که در آغاز با نوآندیشی‌هایی در مضمون‌آفرینی و واژه‌گزینی و تشبیهات و تعبیرات نوآفریده، سبکی ذوق‌پسند و ممتاز به‌شمار می‌آمد و شاعران صاحب‌طبعی هم‌چون صائب، کلیم، عرفی و چند تن دیگر در آن پیشتاز بودند، در پایان با مضمون‌آفرینی‌های سست و به‌کارگیری لغات مبتذل و گاه نادرست، اندک‌اندک به ابتذال گرایید و به سرانسیب بیراهه‌ی افتاد که شاعران صاحب‌طبع زمان دیگر آن را نمی‌پسندیدند و بی‌آن که به ابداع سبکی نو بیندیشند، بار دیگر به پیروی از اسالیب کهن روی آوردند و دوره‌ی در شعر فارسی آغاز شد که کمابیش دو قرن ادامه یافت و بهار خود آن را دوره‌ی بازگشت ادبی نام نهاده بود.

پایان این دوره به ملک‌الشعرای بهار می‌پیوندد؛ شاعر فراخ‌اندیش و نوآوری که هرچند در ترکیب کلام و قوالب و قوافی بیش و کم همان شیوه‌ی شعرای سلف را پی می‌گرفت، با ژرف‌نگری در مضمون‌آفرینی و نیز به‌کارگیری واژه‌ها و اصطلاحات نو‌ساخته‌ی زمان خود و دست‌کاری‌های ذوق‌پسند در قوالب شعری، توانست در آن تصرفاتی استادانه و طبع‌پذیر داشته باشد و سبکی نو ابداع کند که در این حد از جامعیت و کمال، در شعر فارسی سابقه نداشت و بعد از بهار در این شیوه‌ی گفتار کم‌تر شاعری توانست با او برابری کند.

با این نگرش، اگر بهار را به تعبیری که خود به‌کار می‌برد، در حدی بینابین آغازگر سبکی نو در شعر فارسی به‌شمار آوریم، سخنی به‌گزارف نگفته‌ایم؛ سبکی که دنباله‌ی آن به شعرای نوپرداز معاصر می‌پیوندد.

اکنون که رشته‌ی سخن به شعرای نوپرداز معاصر پیوست، می‌کوشم که در این باب نه‌گزارفه‌گویی کنم که جای آن نیست و نه خردنگری که سزای آن نیست، نه با ستایش بیش از حد ارزش، که هر خواننده‌ی صاحب‌ذوقی آن را نیک درمی‌یابد؛ بر آن بیفزایم و نه



می‌پندارند، با روانی و رسایی بیان کنند و به تنگنای قوالب و قوافی درنیفتند و با چنین نگرشی در پی آن‌اند که شعر فارسی را از راهی که قرن‌ها می‌پیمود، اندک‌اندک دور سازند و به طریقی هموار و نوپرداخته بیفکنند، چنان‌که افکنده‌اند و سبکی نوآفریده ابداع کنند، چنان‌که کرده‌اند، سبکی که با پیگیری و رفع پاره‌یی از کاستی‌ها، دیری نخواهد گذشت که در دفتر ادب فارسی جایگزین و پایدار خواهند ماند. اگر این نکته را بپذیریم که شعر خوب آن است که با گذشت زمان از یاد نرود و از نسلی به نسل دیگر منتقل شود و آیندگان نیز آن را بخوانند و به‌خاطر بسپارند، آن‌گاه درمی‌یابیم که بسیاری از آن‌چه نوحاستگان آن را شعر می‌پندارند نه خواندنی‌ست و نه ماندنی و به‌گفته‌ی سنایی: «هم‌چون شری‌ست که در هوا خواهد افسرد و در همان دم که زاده خواهد مُرد». زیرا درست است که در شعر اصالت بامعنی‌ست، اما لفظ و آهنگ کلام نیز برای خود جایی دارد که نباید نادیده گرفت؛ چنان‌که هر زیبارویی اگر به لباسی فاخر آراسته شود، در نظرها زیباتر و به‌اندام‌تر جلوه می‌کند.

با این مقدمه‌ی نه‌چندان کوتاه که ضرور بود و بیان جایگاه بهار در میان شاعران پارسی‌گوی پیشین و معاصر، هرچند گذرا، بدان اشاره کنیم، اینک به موضوع سخن خود می‌پردازم؛ موضوعی که ادای حق مطلب در آن مجال نیک فراخ می‌طلبد که در این فرصت کوتاه فراهم نیست و ناگزیر به اقتضای مقام و مقال به بیان مجملی از آن مفضل در هفت مبحث بسنده می‌کنم:

### هنر شاعر در واژه‌گزینی

بهار در واژه‌گزینی طبیعی فراخ‌نگر و زودیاب داشت و این دستاورد مطالعات ژرف و ممارست پیگیر او در دواوین شعرا و آثار نثرنویسان زبان فارسی از ده قرن پیش به این طرف بود. او به مدد حافظه‌ی سرشار و پُرباری که داشت، خواننده‌های خود را خوب به‌خاطر سپرده و به‌یاد می‌آورد و این موهبت به حضور ذهن وی در یافتن و به‌کاربردن لغاتی که در ترکیب کلام بدان نیاز داشت و در بافت سخن جایگزین بود، بی‌هیچ اندیشه‌گماری، یاری می‌رساند؛ القاطی یک‌دست و رسا که آن را از میان واژه‌های اصیل و فصیح و مستداول فارسی و عربی برمی‌گزید و بی‌نیاز از دشوارسخنی، در بافت کلام جای می‌داد.

قدرت حافظه‌ی او در حدی بود که به هنگام تدریس هیچ‌گاه نیازی به یادداشت نداشت. او تمامی شواهد شعری و گاه پاره‌یی از متون نثری را نیز از لوح حافظه‌ی خود برمی‌خواند. به استعمال صنایع لفظی جز در مواردی که بی‌تکلف می‌توانست آن را به‌کار گیرد، گرایش نداشت و برای مراعات صنعت، مضمون آفرینی نمی‌کرد.

به قرینه‌سازی لفظی که معمولاً شاعر را به ترادف معنی در مصاربع ناگزیر می‌ساخت و گاه با دشوارگزینی واژه‌ها، چنان‌که رسم برخی از شعرای سلف بود، به ترصیع تام در مصاربع می‌پیوست، رغبتی نداشت. صنایع لفظی را به‌گونه‌یی در بافت کلام جای می‌داد که گویی همان کلمه‌یی‌ست که معنی آن را طلب می‌کند.

از میان صنایع لفظی، بیش‌تر به تضاد، ایهام، مراعات نظیر و حسن مطلع در کلام تمایل داشت.

در تنگنای لفظ، به پیش و پس کردن کلمات و عدول از قواعد دستوری، حتا در حدی که قدما آن را در شعر مجاز می‌شمردند، کم‌تر نیاز داشت.

روان‌سخنی او به‌گونه‌یی‌ست که بیش‌تر اشعار او را اگر خواسته باشیم به نثر برگردانیم، عبارات و ترکیباتی گویاتر و رساتر از آن چه او خود به‌کار برده است، نمی‌توانیم یافت.

به‌ندرت در شیوه‌ی گفتار او کلمه یا ترکیبی به‌کار رفته است بتوان با امعان نظر آن را با کلمه یا ترکیبی رساتر جایگزین کرد. به استعمال لغات دشوار عربی، حتا در قوافی نیز که معمولاً شاعر در آن به تنگنا می‌افتد، گرایش نداشت.

در بعضی از قصاید خود، هم‌چون نثرنویسی ماهر، در ابیات متوالی معنی معینی را پی می‌گرفت و به‌پایان می‌برد. به قصیده‌ی او که با این مطلع شروع می‌شود: «یاد باد آن عهد کم‌بندی به پای اندر نبود» که آن را در وصف دوران نوجوانی خود سروده است یا قصیده‌ی: «دادم دو پسر خدای و سه دختر / هر پنج بزاده از یکی مادر» و نیز قصاید او در تاریخچه‌ی شاهنامه بنگرید که چه‌گونه به شیوه‌ی نثر، رشته‌ی معنی را پی گرفته و بی‌یست و گسست به پایان برده است.

افزون بر این، بهار در واژه‌گزینی این هنر را هم داشت که به‌آسانی می‌توانست الفاظ نوپرداخته و حتا عامیانه‌ی زمان خود و نیز بسیاری از لغات بیگانه را چنان در سیاق سخن و قالب سبک کهن جای دهد که در مجاورت الفاظ و ترکیبات اصیل و فصیح زبان فارسی، متنافر و ناهنجار به‌نظر نرسد.

الفاظ بیگانه‌یی مانند: سر ادوارد گری، بیسمارک، کراسوس، ال‌زاس و لرن، لندن، والرین، ترن، ژاپن، پاریس، ولکان، پمپی، وزو، الپ، تانک، اتم، بمب و ده‌ها نظیر آن، که آن را در قصاید «پیام به وزیر خارجه‌ی انگلستان» و «لرنیه» و «سپیرود» و «جغد جنگ» و جز آن به‌آسانی و روانی به‌کار گرفته یا لغات بی‌ریشه و عامیانه و مبتذلی چون جفنگ، تفنگ، قشنگ، فشنگ، کتک، کلک که آن را در کنار الفاظ اصیل و فصیح زبان فارسی بی‌هیچ تکلفی در بافت کلام خود جای داده است. هرچند برای مراعات کوتاه‌سخنی، بنا ندارم که شواهد مدعای خود را در تمامی موارد نقل کنم. در این مورد به‌خصوص و مواردی چند از این قبیل، خود را ناگزیر می‌بینم به شواهدی از اشعار او نیز اشاره کنم:

قصیده‌ی پیام به وزیر خارجه‌ی انگلستان را این‌گونه آغاز می‌کند:

سوی لندن گذر ای پاک نسیم سحری  
سخنی از من بر گو به سر ادوارد گری  
کای هنرمند وزیری که نپرورده جهان  
چون تو دستور هنرمند و وزیر هنری  
نقشه‌ی پطر بر فکر تو، نقشی بر آب  
رای بسمارک بر رای تو، رایی سپری  
ز تولون جیش ناپلئون نگذشتی گر بود  
بر فراز هرمان نام تو در جلوه‌گری  
داشتی پاریس از عهد تو در کف نشدی  
سوی ال‌زاس و لرن لشکر آلمان سفری  
انگلیس از ز تو می‌خواست در امریک مدد  
بسته می‌شد به واشنگتون ره پرخاشگری  
ور به منچوری پلتیک تو بُد رهبر روس  
نشد از ژاپون جیش کِرپاتکین کمری  
بود اگر فکر تو با عائله‌ی مانچو یار  
انقلابیون در کار نگشتند جری

نسبیس موضوع سخن را به قرارداد ۱۹۱۹ و پیامدهای آن می‌کشاند.

به نظر من، بهار با فراخ‌نگری در به‌کارگیری این الفاظ بیگانه در سبک کهن شعر فارسی، می‌خواسته به هم‌عصران خود نشان دهد که می‌توان دایره‌ی استعمال لغات شعری را، با حفظ معیارهای سبک کهن، از آن چه بوده فراتر برد و لغات به‌عاریت گرفته و نوپرداخته‌ی زمان را نیز در سیاق سخن، به‌گونه‌ی جای داد که در مقام قیاس با دیگر کلمات و ترکیبات، ناهمگون و ناهنجار به نظر نرسد و این خود نوعی فراخ‌نگری در واژه‌گزینی بود که دیگر شاعران هم‌عصر او نه می‌خواستند و نه می‌توانستند بدان بیندیشند.

نمونه‌هایی دیگر از این نوگرایی در واژه‌گزینی را، در دیگر قصاید او نیز می‌توانیم یافت که شمار آن کم نیست.

### هنگام بهار در ارتجال و بدیهه‌سرایی

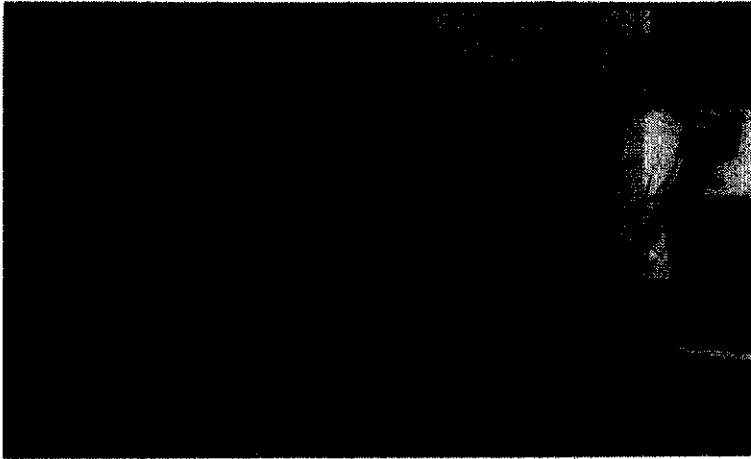
بهار از آغاز دوران جوانی به ارتجال و بدیهه‌سرایی شهرت داشت، چنان‌که خود در شرح حال خویش می‌نویسد: «در عنقوان جوانی، حاسدان باور نمی‌کردند که سروده‌های این جوان نوحاسته از آن اوست و آن را به پدرش صبور ی یا به بهار شروانی نسبت می‌دادند و سرانجام او را در معرض آزمایش گذاشته و به اندیشه‌ی طبع‌آزمایی، لغاتی متناظر و نامتناسب را در اختیار او می‌نهادند و از او می‌خواستند تا آن را در قالب یک بیت یا دوبیتی با یک مضمون جای دهد و او فی‌المجلس از عهده برمی‌آمد، چنان‌که اعجاب و تحسین همگان را برمی‌انگیخت.» نمونه‌هایی چند از این طبع‌آزمایی را خود در شرح حال خویش آورده و فرزندش مهرداد بهار آن را در مقدمه‌ی دیوانش نقل کرده است.

بارها خود شاهد بودم که شاعران نامدار زمان در خانه‌ی او در مجالس ادبی، سروده‌های خویش را برای کسب نظر در محضر استاد می‌خواندند و او به بدیهه‌ی طبع، بعضی از واژه‌ها و ترکیبات شعری آنان را با لغات و تعبیرات روان‌تر و رساتر، به‌گونه‌ی جابجا می‌کرد که دوچندان بر رونق کلام آنان می‌افزود.

در مجلس بزرگداشت یکی از استادان که ما شاگردان برپا کرده بودیم و او نیز در آن شرکت جسته بود، از وی تقاضا کردیم که به مناسبت، در این جلسه خطابه‌ی ایراد کند یا شعری بخواند. او که قبلاً چنین درخواستی از وی نشده بود و آمادگی نداشت، اندکی تأمل فرمود و در فرصت کوتاهی که تا شروع جلسه باقی بود، مرتجلاً قصیده‌ی غزایی در پنجاه شصت بیت سرود و در جلسه برخواند که باور کردنی نبود.

### هنگام بهار در مضمون‌آفرینی

بهار در شاعری، اصالت کلام را در محتوا و مضمون سخن می‌دانست. در مضمون‌آفرینی، طبعی فراخ‌اندیش و زودبای داشت؛ در ابتداع تشبیهات و استعارات و ترکیبات شعری، جز در موارد متداول در آثار دیگر شاعران، به قریحه‌ی خلاق خود متکی بود و از سروده‌های دیگران که فراوان به‌خاطر داشت، برداشت نمی‌کرد.



از راست: محمدرضا شاه پهلوی؛ مهندس عبدالله ریاضی؛ دکتر حسین خطیبی؛ دکتر جواد سید؛ مصطفی الموتی؛ هلاکو رامبد؛ حسن صائبی

در قصاید وصفی خود که شمار آن کم نیست، آسمان و ستارگان و کوه و دره و دشت و دریا و جنگل و رود و دیگر مظاهر طبیعت را، بدان‌گونه که خود بدان می‌نگریست و از آن برداشت می‌کرد، جزءبه‌جزء به رشته‌ی وصف می‌کشید و هم‌چون نگارگری چیره‌دست آن را با مضامین ذوق‌پسند و تشبیهات و استعارات نوآفریده رنگ‌آمیزی می‌کرد و در معرض نظر خوانندگان می‌گذاشت.

در قصیده‌ی دماوندیه‌ی خود، کوه سپیدپای در بند دماوند را به مبارزی مانند می‌کند که گله‌خودی سیمین بر سر و کمر بندی آهنین در بر دارد و در «قصیده‌ی لزنیه» که در شمار قصاید وطنی و حماسی اوست، بیشه‌ی پُردرخت پوشیده از برف را به جعد عروسان حبش که مقنعه‌ی از بُرد یمن بر سر کشیده‌اند، مانند می‌کند و رودی را که از دره‌ی ژرف از فراز به فرود می‌خرامد و او از دریاچه‌ی کاخی که در آن نشسته بود، از فرود به فراز بدان می‌نگرد، به همان‌گونه که خود می‌بیند، به رشته‌ی وصف می‌کشد.

نخست کوه آلپ را که در برابر دیدگان اوست و جنگل و دره و دشت و ابر را با رنگ‌آمیزی ماهرانه از مضامین نوآندیشیده چنین نگارگری می‌کند:

مه کرد مستخر دره و کوه لزن را

پُر کرد زسیماب روان دشت و دمن را  
آن‌گاه این تیرگی‌ها، وطن را به یاد او می‌آورد و رشته‌ی وصف را به حماسه‌ی وطنی و هیجان‌انگیز می‌پیوندد و می‌گوید:

گم شد ز نظر آن همه زیبایی و آثار

این حال، فریاد من آورد وطن را  
به یاد بیاورید که بهار این حماسه‌ی وطنی را در این حد از فخامت و جزالت هنگامی سرود که در بستر بیماری، ناامید از ادامه‌ی حیات، غنوده بود.

در قصیده‌ی «سپیدرود»، جنگل پوشیده از سبزه و بنفشه و گل‌های رنگارنگ را به لوح آزمونه‌ی مانند می‌کند که گویی نقاشی چرب‌دست الوان مختلف را بر آن می‌آزماید.

شاخه‌های نارنج را در میان میغ، به پاره‌های اخگر در میان دود تشبیه می‌کند.

درخش را بر ابر کبودفام به خطی کج‌مچ مانند می‌کند که کودکی صغیر با خامه‌ی طلا بر صفحه‌ی کبود آسمان می‌کشد.

رود خروشان را هنگامی که دریا پی پذیره‌اش آغوش برمی‌گشاید، به طفلی ناشکیب مانند می‌کند که دیریست از آغوش مام جدا مانده و اینک او را یافته و به دامان او پناه می‌برد.

غریب و صیحه‌ی دریای موج‌زن را به بی‌قراری مادری مانند می‌کند که می‌داند این آفتاب است که جگر گوشگان او را در ربوده و نثار زمین نموده است و اینک به انتقام فرزندان می‌خروشد و سیلی به خاک می‌زند.

در مبحث مضمون آفرینی بهار، فرصتی برای من فراهم آمده است تا نمونه‌هایی چند از اشعار او را نیز با همان مضامین نوآفریده و تشبیهات و تعبیرات نوساخته‌ی او برای شما بخوانم. ایاتی چند از قصیده‌ی سپیدرود او را نیز در این جا نقل کنم:

هنگام فرودین که رساند ز ما درود

بر مرغزار دیلم و طرف سپیدرود

کز سبزه و بنفشه و گل‌های رنگارنگ

گویی بهشت آمده از آسمان فرود

در چکامه‌ی دیگر در وصف هواپیما، این پدیده‌ی نو را به بساطی مانند می‌کند که خود سلیمان وار بر آن نشسته است و از فراز به فرود می‌نگرد؛ مرغی آهنین‌بال که او یارانش را در مبدأ فرو خورده است تا در مقصد از زاغر فرو ریزد و آن‌گاه برداشت خود را از هواپیما بدین گونه به رشته‌ی وصف می‌کشد:

بر بساطی بنشستیم سلیمان کردار

که صبا خادم او بود و شمالش چاکر

به یکی پرش از دشت رسیدیم به کوه

به دگر پرش از بحر گذشتیم به بر

سپس، شهرها و کوهسارها و ابرها و دره و دشت و جنگل و دریا را به همان گونه که از فراز بدان می‌نگرد، با تشبیهاتی نادر و فاخر جزء به جزء بدین گونه وصف می‌کند:

خطه‌ی ری ز پس پشت نهادیم و شدیم

از فضای کرج و ساحت قزوین برتر

برف بر تیفه‌ی البرز و بر او ابر سپید

کوه بی‌جنبش و ابر از بر او بازیگر

نیک بنگرید که چه گونه شاعر توانسته است با خلاقیت طبع و گاه بهره‌گیری از آیات قرآنی و اساطیر در این وصف تمام‌عیار، موضوع سخن خود را پی گرفته و آن را با آرایه‌ی تشبیهات و استعارات نوآندیشیده نگارگری کند.

به همین گونه در قصیده‌ی «جغد جنگ» که فکر می‌کنم یکی از آخرین قصاید اوست که آن را در پایان جنگ جهانی دوم به تقلید از منوچهری در وزنی نامتعارف در شعر فارسی سروده و عرصه‌ی کارزار را به همان گونه که شنیده بود و از آن آگاهی داشت، با همان کلمات و اصطلاحات امروزی در قالب سبکی کهن بدین گونه به رشته‌ی وصف کشیده است:

چه باشد از بلای جنگ صعب‌تر

که کس امان نیابد از بلای او

شراب او ز خون مرد رنجبر

وز استخوان کارگر غذای او

پس از توصیفی مفصل از جنگ و ناکامی‌ها و پی‌آمدهای آن به ممب اتم که تازه اختراع و به ژاپن فرو ریخته شده بود، اشاره کرد و می‌گوید:

نیمینسی آن‌که ساختند از اتم

تمام‌تر سلیحی از گیای او

نه‌پیش از به کوه خاره بگذرد

شود دو پاره سنگ از التقای او

تف سموم او به دشت و در کند

ز جانور تفییده تا گیای او

رشته‌ی سخن در بیان هنر بهار در مضمون آفرینی به درازا کشید. چاره‌ی نداشتن، زیرا می‌خواستیم از این فرصت که در مواردی دیگر برای من فراهم نبود و نیست استفاده کنم و نمونه‌هایی چند از اشعار بهار را نیز چنان که خود سروده است، برای شما بخوانم و این نمونه‌ی است از بسیار و مشت از خروار که در این فرصت کوتاه، مجال بازگفت آن برای من فراهم شد.

### هنر بهار در گزینش اوزان و قوالب شعری

بهار در این زمینه طبعی آسان‌گزين و نوگرا داشت. قوالب شعری را به گونه‌ی انتخاب می‌کرد که دست و پاگیر نباشد، چنان که بتواند در مسیر سخن محتوای کلام خود را به سهولت در آن جای دهد و به بیراهه‌ی تکلف و دشوارسخنی درنیفتد. در گزینش وزن همواره به تناسب آهنگ کلام با مضمون سخن می‌اندیشید و هر وزنی را برای هر مضمونی به کار نمی‌گرفت؛ در قصاید حماسی و وطنی خود، معمولاً وزنی حماسی و در قصاید وصفی و غنایی، وزنی هم‌آهنگ با مضمون سخن، و در اشعار انتقادی قالبی را برمی‌گزید که با محتوای کلام او هم‌نوایی داشته باشد.

قصاید او بیش‌تر در اوزان متداول و متعارف سروده شده و جز بر سبیل تفتن و طبع‌آزمایی یا به تقلید و پاسخ‌گویی به شعرای سلف به اوزان نامتداول یا به اصطلاح نامطبوع یا قالبی که در زبان پارسی کم‌تر بدان شعر سروده‌اند، نمی‌گراید.

قصیده‌ی «جغد جنگ» را چنان که گفتیم، به تقلید از منوچهری که او خود نیز آن را به تقلید از قصیده‌ی اما صحای «ابن ذرید» سروده است، در قالبی که در شعر عربی متداول و در فارسی متعارف نیست، به نظم آورده.

قصیده‌ی دیگر در وصف سینما را به وزن مفتعلن مفتعلن فاعلن فعلول که به اصطلاح عروضیان بحر سریع مطولی مکشوف خوانده می‌شود، سروده و چنان که خود می‌گفت، چنین وزنی در شعر فارسی سابقه نداشته است. در این فرصت چند بیتی از آن را که هم در لفظ و هم در مضمون و هم در وزن نو آفریده است، نقل می‌کنم:

غم مخور ای دل که جهان را قرار نیست

و آن‌چه تو بینی به جز از مستعار نیست

آن‌چه مجازی بود، آن هست آشکار

آن‌چه حقیقی بود، آن آشکار نیست

هست یکی پرده‌ی جنبنده‌ی بدیع

کز بر آن نقش و صور را شمار نیست

پرده همی جنبد و ساکن بود صور

لیک به چشم تو، جز از عکس کار نیست

قالب مستزاد را که از شاهکارهای اوست، بیش‌تر در اشعار انتقادی خویش که شمار آن کم نیست، به کار می‌گرفت؛ قالبی که پیش از وی، به ندرت از آن استفاده می‌شد. بهار این قالب شعر را



این شیوه را در آثار بعضی از غزل‌سرایان هم عصر او نیز می‌بینیم که با صرف‌نظر از مواردی معدود، چندان طبع‌پذیر و ذوق‌پسند به‌نظر نمی‌رسد.

چون رشته‌ی کلام به این‌جا کشید، نمی‌خواهم چنان که در این‌گونه موارد رسم است، گزافه‌گویی کرده باشم. دیوان بهار را مکرر خوانده‌ام و این‌بار نیز به اندیشه‌ی تنظیم خطابه‌ی خود آن را بازخوانی کرده و به دیده‌ی نقد در آن نگریده‌ام. ادعا نمی‌کنم که تمامی دیوان مفصل بهار از این جهت یا دیگر جهات که بدان اشاره کرده‌ام یا خواهم کرد، همه یک‌دست و یکسان است؛ مواردی هم، هرچند اندک، در آن هست که بتوان در محک نقد بدان خرده گرفت و کدام دیوان شعری است که در آن از این‌گونه کاستی‌ها دیده نشود؟



از راست: محمد روشن؛ حسین خطیبی؛ حسن امین

در آثار برگزیدگان شعرای سلف نیز اگر به دیده‌ی نقد بنگریم، پستی و بلندی‌هایی می‌توان یافت. در دواوین شعرای نامداری هم که آثارشان در طی قرون متمادی از محک ذوق‌ها و سلیقه‌ها گذشته و از آن تمام‌عیار بیرون آمده و نام‌شان بر سر زبان‌هاست و چنین کاستی‌ها در آن کم‌تر دیده می‌شود یا نمی‌شود، چنین نپندارید که تمامی آثارشان همین بوده است که امروز در دست داریم. یا خود این گذشت را داشته‌اند که در زمان حیات خویش دیوان خود را با اندیشه‌گماری ببیابند و گزیده‌ی آن را گرد آورند و مابقی را که چیزی بر مرتبت شاعری آنان نمی‌افزوده، بلکه از آن می‌کاسته به تشخیص خود کنار بگذارند؛ یا در طی قرون ذوق‌ها و سلیقه‌ها در آن دخل و تصرف کرده و آن را به‌صورتی که امروز در دسترس ماست، درآورده یا پس از مرگ‌شان شاگردان و گردآوردندگان آثارشان به این مهم پرداخته‌اند و آن‌چه امروز از آنان باقی مانده، فی‌الواقع گزیده‌ی است از آثار فراوان‌تری که داشته‌اند؛ آثاری که گذشت زمان آن را نفرسوده و از خاطره‌ها نبرده است.

ملک‌الشعرا بهار نیز، چنان که بارها از وی شنیده‌ام، خود در این اندیشه بود که دیوان خویش را بازنگری کند و از برخی کاستی‌ها بپیراید که دوران ممتد بیماری به وی این مجال را نداد. یک بار هم در روزهای پایانی عمر از من خواست که به این مهم بپردازم و اکنون دریغ می‌خورم که این فرصت برای من فراهم نیامد و از این غفلت سخت پشیمانم. با تمام این احوال، به‌جرات ادعا می‌کنم که اکثر نزدیک به تمام آثار بهار آراسته و پیراسته و در انسجام کلام و روانی و رسایی گفتار به‌گونه‌ی است که از آن یاد کرده‌ام یا خواهم کرد و به گفته‌ی بیهقی: «این بار نامه نیست که از خود می‌کنم.»

نه تنها در قصاید خود به‌کار می‌گیرد و در آن نیز تصرفاتی ذوق‌پسند دارد، بلکه در مستطاه و ترجیع‌بندها و ترکیب‌بندهای خود نیز به‌کار می‌برد و افزون بر آن، نوآوری‌هایی نیز در این قالب شعر دارد. چنان که گاه به‌جای یک ترکیب، دو ترکیب در پایان هر مصرع می‌آورد که در ترکیب نخست، رکنی مقصور یا محذوف و در ترکیب دوم، دو رکن یکی تام و یکی محذوف یا مقصور در همان وزن جای می‌دهد. نمونه‌ی آن مستزادی‌ست در تهنیت مشروطیت خطاب به احمدشاه که بدین‌گونه آغاز می‌شود:

ای شهنشاه جوان شیران جنگاور نگر در نگر  
عالمی دیگر نگر  
ملتی را راحت از مشروطه سرتاسر نگر در نگر  
عالمی دیگر نگر  
کامرانی کن که دوران جهان بر کام توست رام توست  
شاه‌احمد نام توست  
در محامد خویش را هم نام پیغمبر نگر در نگر  
عالمی دیگر نگر

از این‌گونه نوآوری‌ها در قالب مستزاد زیاد دارد که پیش از وی سابقه نداشتند است و پس از وی نیز کم‌تر شاعری توانسته است در این شیوه‌ی گفتار با بهار برابری کند.

هنر بهار در سرودن مستزاد را ناگزیر بسیار فشرده و به اجمال بیان کرده‌ام، چرا که مجال سخن در این باب فراخ‌تر از آن است که بتوان در این فرصت کوتاه بدان پرداخت.

## هنر بهار در گزینش قوافی و ردیف

بهار به همان‌گونه که در گزینش قوالب و اوزان شعری بدان اشاره کردم، در انتخاب قوافی و ردیف نیز طبعی آسان‌گزین و زودیاب داشت؛ قوافی و ردیف را از میان کلمات و عباراتی برمی‌گزید که بتواند محتوای شعر را بی‌تکلف بدان ببیوندد.

در بسیاری از قصاید و معدودی از غزلیات خود به انگیزه‌ی طبع‌آزمایی، ردیف‌های اسمی و گاه جمله‌ای را به‌کار می‌برد، اما نه به‌گونه‌ی که او را به دشواری‌سختی و تکلف ناگزیر سازد و به بیراهه‌ی درافکند که بعضی از شعرای سلف نیز بدان درافتاده‌اند؛ بیراهه‌ی که گاه نتوانسته و گاه به دشواری نتوانسته‌اند خود را از تنگنای آن برهانند.

قوافی را بیش‌تر از میان کلمات زودیاب برمی‌گزیند، چنان که بتواند قصاید مفصل خود را بی‌نیاز از دشواری‌گزینی و تکرار قوافی به پایان برد. به تکرار قوافی در قصاید مفصل او گاه برمی‌خوریم که چندان چشمگیر نیست.

ردیف‌های شعری او که بیش‌تر در قصیده‌سرایی بدان توجه دارد، اکثر فعلی و کم‌تر اسمی و در حدی متعارف و طبع‌پذیر جمله‌ی است، اگر هم نه در تمام، در بیش‌تر موارد مضمون را به‌گونه‌ی می‌آفریند و با کلمات و ترکیباتی بیان می‌کند که به‌آسانی به قافیه و ردیف می‌پیوندد و خواننده را در فهم کلام به درنگ و تأمل ناگزیر نمی‌سازد؛ نقیصه‌ی که در آثار شعرای پیشین و گاه که در سروده‌های سخن‌سرایان بنام نیز بدان برمی‌خوریم که در آن مفهوم ردیف با محتوای کلام در تقابیر و تضاد است و چندان جاقفاده نیست.

بهار برخلاف رسم معمول در آثار غزل‌سرایان پیشین، در غزلیات خود نیز گاه ردیف‌های اسمی و به‌تدرت جمله‌ای به‌کار برده است.

## هنر بهار در تفنن در اقسام مختلف شعر فارسی

بهار در وهله‌ی اول شاعری ست قصیده‌سرا. قصاید خود را بیش‌تر به سبک معروف به خراسانی و کم‌تر به سبک مشهور به عراقی سروده است.

گاه قصاید شعرای پیشین مانند رودکی، لیبی، فرخی، منوچهری، سنایی، مسعود سعد، خاقانی و جمال‌الدین عبدالرزاق و بعضی دیگر از شاعران بنام را در وزن و قافیه تقلید کرده و بدان جواب گفته است. مضمون قصاید او بیش‌تر وصفی، وطنی، حماسی، انتقادی، عرفانی، پند و اندرز یا شکواییه و طنز یا در منقبت و رثای پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت علیهم‌السلام است. در مواردی نیز به طریق مشاعره پاسخ به شعرایی ست که در ستایش او شعر سروده‌اند و او با همان وزن و قافیه بدان جواب گفته است. در اندک مواردی نیز به اقتضای زمان و حوادثی که پیرامون او می‌گذشته یا برای رهایی از بند و تبعید مداخلی سروده است که به نسبت شمار آن چندان زیاد نیست.

ناهنجاری‌ها و تبعیض‌ها و اوضاع ناسامان زمان، او را بر آن می‌داشت تا در هر فرصتی، بی‌پروا، زبان به انتقاد بگشاید و مکنون خاطر خود را با حفظ عفت کلام، بی‌هیچ هراس و پرده‌پوشی بیان کند و در نتیجه‌ی همین گستاخی‌ها نیز بود که در آغاز سلطنت رضاشاه چندیار به زندان افتاد یا تبعید شد.

گفتار انتقادی بهار را نه‌تنها در مستزادهای او که همه انتقادی ست، در بسیاری از قصاید وی و حتا در پاره‌یی از غزلیاتش نیز، برخلاف عرف معمول در غزل، می‌بینیم. موضوع سخن او هرچه بود، در مواردی که سیاق کلام به او اجازه می‌داد، زبان به انتقاد می‌گشود و در این شیوه سبکی نو ابداع کرده بود که تنها خود به آسانی از عهده‌ی آن برمی‌آمد.

بهار در قصاید خویش، معمولاً از آغاز به موضوع سخن می‌پردازد. گاه نیز به اقتضای مضمون، تغزلاتی شیوا در آغاز قصاید به‌عنوان حسن مطلع جای می‌دهد و در این باب بیش‌تر به شیوه‌ی شعرای پیشین و از میان آنان به‌خصوص به پیروی از تغزلات فرخی یا نوآوری‌هایی طبع‌پذیر گرایش دارد.

بعد از قصیده، هنر بهار بیش‌تر در مثنوی‌سرایی ست؛ مثنوی‌های کوتاه و بلندی که شمار آن در دیوان او به بیش از هشتاد می‌رسد و از آن جمله است مثنوی‌های مفصلی که به پیروی از هدیه‌ی سنایی و شاهنامه‌ی فردوسی و سبک‌الابزار جامی سروده و در آن به شیوه‌ی گفتار این سه شاعر نامدار، بسیار نزدیک شده است. در مثنوی‌سرایی نیز نوآوری‌هایی دارد که از آن جمله است مثنوی‌های مستزاد او و می‌دانیم که قالب مستزاد پیش از وی در مثنوی به‌کار گرفته نمی‌شد.

مثنوی‌های بهار بیش‌تر در موضوعات دینی و سیاسی و انتقادی و حماسی و پند و آرز و مطایبه و طنز و مناظره و شکواییه یا داستان‌های کوتاه سروده شده است. گاه نیز ترجمه‌ی اشعار بعضی از شاعران بیگانه را در قالب مثنوی به رشته‌ی نظم کشیده که یکی از برجسته‌ترین آن‌ها، ترجمه‌ی اشعار درینک و اثر شاعر انگلیسی‌ست که برای شرکت در جشن هزاره‌ی فردوسی به تهران آمده و به مناسبت شعرای سروده بود. خوب به‌خاطر دارم که مرحوم دکتر لطف‌علی صورتگر شعر او را به فارسی برگرداند و بهار به خواسته‌ی شاعر آن برگردان را مرتجلاً در قالب مثنوی به رشته‌ی نظم کشید و

خود در یکی از جلسات کنگره برخواند که موجب اعجاب و تحسین همگان شد. این مثنوی بدین گونه آغاز می‌شود:

ز قسطنطنیه بتابید ماه

بلرزید از آن برج‌های سیاه

ز قرن‌الذهب ساخت سیمین کمند

که تا وارهد زان بروج بلند

در این جا از مثنوی‌های بلند «ساقی‌نامه» و «اندرز به شاه» و

«گفت‌وگو» و «کلبه‌ی بینوا» می‌آید یاد کنم.

اما در غزل‌سرایی، برای آن که گزاره‌گویی نکرده باشم، اقرار می‌کنم که غزلیات او نه در کیفیت و نه در کمیت به پایه‌ی قصاید و مثنوی‌های او نمی‌رسد. او خود نیز چنین ادعایی نداشت. قصاید را به اقتضای طبع و غزلیات را بر سبیل تفنن می‌سرود. در میان غزلیات او نمونه‌هایی که بتوان آن را در لطافت مضمون با سروده‌های غزل‌سرایان معروف برابر نهاد چندان زیاد نیست، هرچند در انسجام کلام و روانی گفتار، بر آن ایرادی نمی‌توان گرفت.

چنان که سابقاً از آن یاد کرده‌ام، گاه برخلاف معمول، به کنایه یا تصریح، مضامین انتقادی و سیاسی و شکوایی را نیز در قالب غزل می‌گنجاند و برخلاف شیوه‌ی قدما، در مواردی غزلیاتی با ردیف‌های اسمی نیز می‌سراید و اگر اشتباه نکنم روی هم نود و سه غزل در دیوان او آمده است.

بعد از قصیده و مثنوی و غزل، بهار در دیگر انواع شعر فارسی نیز آثاری ذوق‌پسند از خود به‌جای گذاشته که در شمار آن باید از مسطها و ترکیب‌بندها و ترجیع‌بندها و چارپاره‌ها و قطعات و دوبیتی‌های او نام برد که در بعضی از آن‌ها در قالب و محتوا از اسالیب کهن دور شده و به نوآوری‌هایی پرداخته که سابقه نداشته است که از جمله مسطهای مستزاد اوست.

مسط موشحی نیز دارد که در آن مدح و قدح را به هم درآمیخته و به‌ظاهر ممدوح را ستایش کرده، اما کلمات اول مصرای را به‌گونه‌یی برگزیده است که اگر مجموع آن کلمات را در سه مصرع اول به هم ببیندیم، با تمام مصرع چهارم به‌صورت بیتی از غزلی درمی‌آید که در نگویش همان ممدوح است.

تضمین از غزلیات سعدی و حافظ نیز نوعی دیگر از تفنن‌های شعری اوست، که در آن سبکی باریک‌اندیش و نوآفرین دارد و با قدرت طبع، ابیات نخست را در لفظ و مضمون چنان ابداع می‌کند که بی‌هیچ گونه پیش و پس کردن کلمات و قطع و انحرافی به ابیات تضمین شده می‌پیوندد، چنان که گویی ابیات تضمین شده دنباله‌ی معنی ابیات پیشین را پی گرفته و تمام کرده است و از آن جمله است تضمین این غزل سعدی:

مثنوای دوست که غیر از تو مرا یاری هست

یا شب و روز به‌جز عشق توام کاری هست

که آن را به‌مناسبت جشن هفتصدمین سال سعدی سروده و در جلسه‌یی به همین مناسبت خوانده است.

تصنیف‌های بهار نیز از آثار به‌جای ماندنی اوست که همه جنبه‌ی وطنی و آزادی‌خواهی و انتقادی دارد و آهنگ آن را موسیقی‌دانان زمان او ساخته‌اند و از آن جمله تصنیف «مرغ سحر» اوست که بسیار معروف و بر سر زبان‌هاست.

قصاید و چند غزل و قطعه نیز به لهجه‌ی محلی خراسانی سروده که معروف‌ترین آن قصیده‌ی «بهبشت خدا»ی اوست که با این مطلع شروع می‌شود: «امشو در بهشت خداوای پندری.» ■